

مبارزه با تهاجم فرهنگی

مبارزه با تهاجم فرهنگی

فاطمه رحیمی

بسم الله الرحمن الرحيم

ای مسلمانان جهان که به حقیقت اسلام ایمان دارید بپاخیزید و در زیر پرچم توحید و در سایه تعلیمات سالم مجتمع شوید و دست خیانت ابرقدرتها را از ممالک خود و خزاین سرشار آن کوتاه کنید و مجد اسلامی را اعاده کنید و دست از اختلافات و هواهای نفسانی بردارید که شما دارای همه چیز هستید، بر فرهنگ اسلام تکیه زنید و با غرب و غربزدگی مبارزه نمائید و روی پای خودتان بایستید و بر روشنفکران غرب زده و شرق زده بتازید و هویت خویش را در یابید و بدانید که روشنفکران اجیر شده بلایی بر سر ملت و مملکتشان آورده اند که تا متحد نشوید و دقیقاً به اسلام راستین تکیه ننمائید بر شما آن خواهد گذشت که تاکنون گذشته است.

امروز زمانی است که ملتها باید چراغ راه روشنفکرانشان شوند و آنان را از خودباختگی و زیونی در

مقابل شرق و غرب نجات دهند که امروز روز حرکت ملت‌هاست.

«سخن امام راحل (قدس سره) درباره مبارزه با تهاجم فرهنگی».

پیشینه تاریخی فرهنگ

با توجه به اینکه فرهنگ از زمان‌های گذشته وجود داشته است و همیشه فرهنگ‌ها مورد هجوم واقع شده‌اند قبل از هر چیز به بررسی فرهنگ در گذشته ایام می‌پردازیم و اینکه چگونه غرب بوجود آمد و چگونه لباس فرهنگ به خود گرفت.

تولد جدید اروپا «رنسانس» که واکنشی نسبت به دوره سیاه و دهشتناک قرون وسطی بود و پرده‌های جهل و خرافه و تفتیش عقاید وستم آن دوران مخوف را از هم درید، در واقع، مدیون جنگ‌های دویست ساله صلیبی است که طی آن، اروپائیان از نزدیک با پیشرفت‌های علمی و دستاوردهای اجتماعی و مدنی مسلمانان آشنا شدند.

انتقال ذخایر فرهنگی اسلامی، همراه با غنایم جنگی، دو عامل اساسی رشد و توسعه علوم و فنون، در اروپای عقب مانده از قافله تمدن آن روز بود، هنگامی که بازارهای اروپا از تولیدهای صنعتی اشباع شد، غرب از یک سو نیازمند سوخت و مواد اولیه و از سوی دیگر محتاج بازارهای جدید مصرف شد.

شرق، وبالاخص، جهان اسلام در همین هنگام از فشار دو تهاجم طولاني و بنیان کن، یکی از غرب و از سوی صلیبی‌ها و دیگری از شرق دورتر یعنی مغولان، قد راست نکرده بود و به شدت دچار ضعف و خونریزی درونی بود و بنا براین غرب منفعت طلب به راحتی ذخایر غنی و بازارهای مصرف را در این خطه از جهان به خود جلب کرد.

بر همین اساس این کشورها یکی پس از دیگری به استعمار کشیده شد و تجارت و شرکتها و صنایع اروپایی رشد کرد و اقتدار و رونق بازارهای آنان فزونی یافت.

اگر تاریخ را خصوصاً پس از دوره «رنسانس» مورد مطالعه و بررسی قراردهیم در می‌یابیم که یکی از ویژگیهای فرهنگ غربی، اصالت دادن به قدرت است که بدبختانه اکنون در روح تفکر و فرهنگ آن رسوخ کرده است. این طرز تفکر که بر اساس سلطه جویی و بهره برداری از دسترنج زیردستان بنا شده و ناشی از همان بینش مادی گرایانه است. امروزه در سراسر جهان غرب حکمفرماست، و آثار مخرب آن در تمام فعالیتهای مستکبرین دیده می‌شود.

از سوی دیگر غربیان برای اثبات برتری خود بر دیگر ملتها، در مقام تحریف تاریخ برآمدند و تلاش کردند که اروپا را سرچشمه تمدن بشری قلمداد کنند.

آنها به منظور پرهیز از اعتراف به عظمت تمدنهای غیر اروپایی، بعضاً حتی در آموزشهای رسمی مدارس بعد از دوره رنسانس، بخشهای دیگر تاریخ، از جمله اسلام را حذف کرده و گاهی مد سال تمدن و فرهنگی اسلامی را در عبارت (سده‌های یورشهای خاوریان وحشی) خلاصه می‌کردند!... متأسفانه بسیاری از نویسندگان اروپائی علیرغم واقعیتهای فوق الذکر همواره مردم مشرق زمین را تحقیر کرده‌اند و آنها را نسل و نژادی فروتر و پائین تر از اروپائیان قلمداد کرده‌اند. پیشروان فلسفه و اندیشه عصر روشنگری

اروپا با این گونه تفاوت گذاردن میان خاور و با ختر، باخترا را ذاتاً برتر و خاور را ذاتاً فروتر خواندن و بدیهه‌های باخترا را خوب جلوه دادند و خوبی‌های خاور را بد و بدیهه‌های آن را بدتر قلمداد کردند، تاریخ را سخت و ازگون ساختند.

«لرد کرومر» که پس از اشغال نظامی مصر توسط انگلستان در سال 1300 – 1882 به مصر رفت و تا سال 1325 – 1903 میلادی فرمانروای آن کشور بود، در مقاله‌ای که تحت عنوان خاور و با ختر پراکنده ساخت زشتیهایی مانند خودکامگی بردگی و بیرحمی را از ویژگیهای خاور زمینیان دانست.

اینکه در دایرة المعارف سی جلدی بریتانیا چاپ سال 1977 (1356 خورشیدی) می‌خوانیم که جامعه‌های آسیایی دارای صفات رفتاری هستند که صدوشتاد درجه با صفات و رفتار باختری فرق می‌کند. درست در همین راستا قابل فهم است.

«ادوارد سعید» پژوهشگر عرب، آورده است: که اروپائیان در باره خاور زمین نوشته‌اند که انسان خاور زمینی، خردستیز، فاسد، کودک منش و متفاوت است و انسان اروپائی خردگرا، پاکدامن و «طبیعی» می‌باشد.

که پیام این مطلب این است که اروپائیان با ویژگیهای پسندیده‌ای که در طبیعت خویش دارند از بقیه برترند و از همین روی باید بر جهان چیره شوند و مردم جهان را به بردگی و استثمار بکشند.

غرب بالشکر کشی‌ها و سپس سلطه بر «مستعمرات» به تدریج به ددرسه‌های لشکرکشی و سپس سلطه در سرزمینهایی که مردم آن آرام آرام، آگاه‌تر و مقاوم تر می‌شدند پی برد و دریافت که لشکر کشی‌ها و سپس کشورگشایی‌ها، اگر چه ممکن است در کوتاه مدت او را به برخی «مقاصد» برساند ولی به «منافع بلند مدت» نخواهد رسید. و سرانجام دریافت که عمر تاریخی استعمار مستقیم، سرآمده است و ناگزیر به شیوه‌های دیگر و نوتر اندیشید و به استعمار نو روی آورد.

استعمار نو خود دو مرحله مشخص را پشت سر نهاد: در مرحله نخستین استعمارگران به جایی آنکه حضور جسمانی در کشور مورد نظر پیدا کنند، بر آن شدند که چه با توسل به ترفندهای سیاسی و چه حتی با توسل به زور مهره‌های نوکر مآب و دست نشاندۀ خود را از میان افراد وابسته و خائن همان کشورها به حکومت برسانند و او را در پس آئینه سیاستها و مقاصد و اهداف خویش طوطی صفت بگمارند، تا هر چه استاد و ارباب گفت، همان گویند و هرچه او خواست همان کنند.

تقریباً تمام نیمۀ دوم قرن بیستم، در اکثر کشورهای جهان سوم و به ویژه در کشورهای اسلامی، از این شیوه استفاده شده است و نمونه بارز آن شاه مخلوع کشور ایران بود. هنوز هم در برخی از کشورها به ویژه برخی از کشورهای اسلامی عربی، از این شیوه استفاده می‌شود.

اما این شیوه با بیداری ملتها و ایستادگی مردم و هوشیاری برخی از رهبران اجتماعی در بعضی از کشورها، بی‌رنگ شد، مثلاً در کشور جمهوری اسلامی ایران به راهبری زعیم گرانقدر اعصار و معاصر و رهبر کبیر اسلامی حضرت امام خمینی (قدس سره الشریف) موجب انقلابی عظیم نه تنها در این کشور بلکه موجب هوشیاری و بیداری کشورهای دیگر جهان شد.

استعمار ناگزیر در صدد طرح برنامه جدیدتری بر آمد که می‌تواند به مرحله دوم استعمار نو و یا به

تعبیر بسیار رسای رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای (مد ظله العالی) «تهاجم فرهنگی» تعبیر کرد.

شیوة جدید گوی را در میدان حریف می‌انداخت سلاح را از دست او می‌گرفت، ریشه دارتر بود و در دسر وزحمت و خرج کمتر داشت و نامرئی هم بود هر چند حوصله و شکیبائی بیشتر می‌طلبید... نسخه این بود که شرق، خود به رنگ غربی درآید و خود به میل و رغبت مطابق نظر و امیال غربی، عمل کند.

غرب استعمارگر دریافته است که برای آنکه جامعه‌ای را به رنگ خود در آورد باید از مراحل معینی عبور کند.

نخست باید جوامع مورد نظر او، به ویژه نیروهای فعال و بالادست نیروهای جوان این جوامع، با فرهنگ خود بیگانه شوند و این مهم را با هزار ترفند، انجام می‌دهد، و هنگامیکه صید او بی سلاح شد و از گذشته خود برید و با موارث گرانقدر فرهنگی و سنت خود بیگانه شد، زمینه برای رنگ پذیری و القای فرهنگ بیگانه، به وجود می‌آید.

تمام سعی دشمن در جوامع اسلامی نخست دین زدائی از طریق انزوای روحانیّت و ترویج فساد و فرقه گرایی و حتی تغییر خط و زبان برای ایجاد گسستگی با موارث فرهنگ اسلامی و سپس تحقیر فرهنگی از طریق تحقیر مفاخر علمی گذشته و دستاوردهای آنان و تحقیر استعدادها و توان موجود در مردم و در نتیجه ایجاد بی هویتی فرهنگی است و چون این همه فراهم شد، یا حتی دوشادوش آن، فرهنگ بیگانه از طرق مختلف و با ابزارهای متفاوت از هنرها تا رسانه‌ها و داستان و تبلیغات مستقیم و غیر مستقیم و حتی ضمن تبلیغات تجاری و... القا می‌شود.

فلسفه‌ای که فرهنگ غرب مبتنی بر آن است ریشه ماتریالیستی دارد اگر چه خود غربیها این موضوع را ابراز نمی‌کنند ولی حقیقت امر این است که گرایش غالب و مسلط در کشورهای غربی حتی در افرادی که به اصطلاح مسیحی هستند و روزهای یکشنبه کلیسا را ترک نمی‌کنند گرایش مادی است. اکنون این سؤال مطرح است که گرایش مزبور در يك جامعه دینی با اکثریت مسیحی آن زمان چگونه و از کجا آغاز شد و چه مکتب‌هایی را در عرصه تفکر بوجود آورد و چه آثار و نتایجی را بر جوامع بشری مترتب ساخت؟

پاسخ این پرسشها نیازمند يك تحلیل تاریخی است، یکی از حقایقی که تاریخ آن را ضبط کرده است حوادثی که در اواخر قرون وسطی به دست کلیسای کاتولیک در اروپا آفریده شده و به طوریکه مشهور است، «نهضت رنسانس» که منشاگرایش و تفکر و فرهنگ جدید است مولود این حوادث و شرایط دیگر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در اروپای آن دوران می‌باشد. در آن شرایط خفقانی که بر جامعه حاکم بود از انتشار نظریه و کشفیات علمی که مخالف خواسته‌ها و آرای کلیسای مسیحی بود با شدت و خشونت جلوگیری می‌شود.

لازم است بعد از اینکه پیشینه تاریخی فرهنگ غرب را بازگو نمودم نقش کلیسا را در گرایش به مادیگری که حرف اصلی غرب می‌باشد بیان کنم به راستی آیا تاریخ مغرب زمین تاریخی دینی است؟

منظور از تاریخ مغرب زمین بعد از رنسانس است نه قبل از اینکه مسیحیت دین رسمی آن بلاد بود و عموم مردم به آن دین معتقد بودند بنابراین شکی نیست که قبل از رنسانس مردم دیندار بودند و طبعاً تاریخ آنها تاریخ دینی، اگرچه این دین از دیدگاه اسلام مورد قبول واقع نبود ولی به هر حال به دین، مبدا و قیامت اعتقاد داشتند.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چگونه غربی که دارای دین بود در مدد دین زدائی برآمد؟ که بعد از جمع بندی مطالب پاسخ می‌دهم.

منظور از دین غرب هر نوع گرایش غیر دنیوی نیست اگرچه در قالب بت پرستی ظاهر شود بلکه منظور حضور حداقل سه اصل مبدأ، معاد و نبوت در اعتقاد و رفتار مردمان است.

در نتیجه متوجه خواهیم شد که تاریخ مغرب زمین بر خلاف آنچه پنداشته می‌شود تاریخی بسیار دینی است و اصلاً تا کسی از سیر تفکر دینی در مغرب زمین اطلاع نداشته باشد سیر تاریخ مغرب زمین را به درستی در نخواهد یافت، عموم متفکران بزرگ حتی ملحدان نشان؟! بآیین سر و کار داشتند و درگیر بودند، جنگهای مذهبی بسیار بسیار مستحدث است! و جمله آموزنده‌ای که درباره «داروین» گفته‌اند جمله مفیدی است.

یکی از متفکران گفته است: «داورین کاری با خدا کرد که هیچ ملحدی نکرده است» درست است که ملحدان منکر خدا هستند اما با انکارشان خدا را در میان می‌آورند و طرح و بحث می‌کنند؛ در برابر وجود خدا دلیل بیاورند و لذا بحث از بودن و نبودن خدا را داغ ننگ می‌دارند. بحث الحادی بحثی است متوجه به خدا و وجود او در میان آورنده نام او؛ اما داروین تکامل زیستی جانوران را چنان مطرح کرده که دیگر نیازی به مطرح کردن خدا نبود. و به تعبیر رایج خدا را دور زد و چنان از آن جاده عبور کرد که دیگر گذرش به آنجا نیفتاد. اگر این امر در قرن نوزدهم ضعیف بود در قرن بیستم قدرت گرفت حتی ملحدان بزرگی مثل «مارکس» و «فویرباخ» در مغرب زمین فکرشان از اندیشه دینی فارغ نبود آنان در این مورد فکر کرده و برایش اهمیت قایل بودند.

و وقتی که کلیسا آغاز به کار کرد دین جایی خود را باز نمود اما کلیسا چه از نظر مفاهیم نارسایی که در الهیات عرضه داشت وجه از نظر رفتار غیر انسانی با توده مردم خصوصاً طبقه دانشمندان و آزاد

فکران، از علل عمده گرایش جهان مسیحی و به طور غیر مستقیم جهان غیر مسیحی به مادیگری بود. رفتار خشن و متعصبانه اصحاب کلیسا با دانشمندان، انزجار شدیدی را در عموم مردم و مسیحیان مغرب زمین نسبت به کلیسا و آئین آن بوجود آورد. از آن پس دانشمندان – ادیبان و اندیشمندان غربی تصمیم گرفتند از آئین مسیحیت که به رغم آنان علت اصلی عقب ماندگی و انحطاط فکری جامعه بود، کناره گیری کنند و به دوران شکوفایی تمدن باستان غرب، یعنی عصر تمدن یونان بازگردند از این دوره به بعد است که ادبیات غربی، به سویی مفاهیم غیر دینی گرایش پیدا میکند آثار ادبی و هنری، اعم از کتابها، تابلوهای نقاشی و مجسمه ها، همه به سویی هنر و ادبیات یونان باستان برمی گردند پس از دوره رنسانس است که مجسمه های عریان در اروپا ساخته می شود و بیشتر تصاویری که از زنان نقاشی شده نیمه عریان می باشد.

رها شدن از قید کلیسا و گرایش به بی بند و باری و فساد اخلاقی تا آنجا پیش رفت که «راسل» در حدود هفتاد سالگی به عنوان یک فیلسوف اظهار کرد لزومی ندارد که یک زن در انحصار یک مرد باشد چه عیبی دارد که یک انسان هر گاه لازم باشد همسرش را در اختیار مرد دیگری قرار دهد؟

به راستی دلیل این مسائل چه می تواند باشد؟ آیا اشکال کار در کلیسا نیست؟ ما این عمل را در دو بخش بررسی می کنیم:

1 – نارسایی مفاهیم کلیسایی در مورد خدا و ما وراء الطبیعه

2 – خشونت های کلیسا

کلیسا به خدا تصویر انسان داد و خدا را در قالب بشری به افراد معرفی کرد افراد تحت تاثیر کلیسا از کودکی، خدا را با همین قالبهای انسانی و مادی تقلید کردند و وقتی رشد علمی یافتند آن را مطابق با موازین علمی و عقلی نیافتند. و چون دیدند که مفاهیم با مقیاسهای علمی تطبیق نمی کند مطلب را از اساس انکار کردند.

کلیسا از نظر دیگر نیز نقش مهمی در سوق دادن مردم به بینش ضد خدایی دارد که از نارسائی مفاهیم مؤثر تراست و آن تحمیل عقاید و نظریات خاص مذهبی و علمی کلیسا به صورت اجبار و سلب هرگونه آزادی عقیده در این دو قسمت است.

کلیسا علاوه بر عقاید خاص مذهبی، یک سلسله اصول علمی مربوط به جهان و انسان را که غالباً ریشه‌های فلسفی یونانی و غیر یونانی داشت و تدریجاً مورد قبول علمای بزرگ مذهبی مسیح قرار گرفته بود در ردیف اصول عقاید مذهبی قرارداد و مخالفت با آن «علوم رسمی» را جایز نمی‌شمرد بلکه با شدت با مخالفان آن عقاید مبارزه می‌کرد.

در آغاز اینگونه مخالفتها صرفاً به شکل مقابله با عوام‌فریبی و تبلیغات خرافی کلیسا صورت می‌گرفت اما به تدریج در قالب اندیشه‌های منسجمی در آمد که به طر کلی مذهب را در جامعه به بازی گرفت و به نفعی کامل دینداری انجامید. و این چنین بود که گرایش مادی و نگرش الحادی تار و پود اندیشه و فرهنگ جامعه را فراگرفت و ماهیت علوم و فلسفه را دگرگون کرد و آن را به سوی انهدام ارزشها و ارضای تمایلات حیوانی پیش برد. البته «فلسفه رنسانس» فلسفه خاصی نیست ولی محور آن بازگشت به تمدن غرب و در واقع به دو فلسفه «ماتریالیسم کهن» و «اپیکوریسم» یعنی لذت گرایی است. بازگشت به تمدنی که قبل از دوران تسلط کامل کلیسا یعنی پیش از قرون وسطی بر اروپا حاکم بوده است.

به هر حال سمّی که اروپای دوره رنسانس بسان اردهای وحشی و خطرناک از خود ترشح نمود به تمام سرایت کرد و فرهنگ همه جوامع را مسموم ساخت و به جرات می‌توان ادعا نمود که هیچ یک از کشورهای آسیایی و آفریقایی، از تاثیر خرد کننده آن، جان سالم به در نبرده است.

بعد از اینکه نقش کلیسا را در باره دینداری و برگشت به مادیگری بازگو نمودیم برای اینکه بتوانیم بهتر و بیشتر با تهاجم فرهنگی آشنا شویم و بتوانیم تهاجم فرهنگی را آنچنان که هست شرح دهیم قبل از هرچیز بحث را بر می‌گردانیم به مبانی اندیشه سیاسی غرب و لیبرالیسم، دموکراسی و سکولاریسم. و قبل از اینکه به تکیه تکیه مبانی لیبرالیسم پردازیم باید ببینیم که آیا می‌تواند یک هسته مرکزی پیدا کرد که بقیه مبانی در واقع از لوازم و نتایج لیبرالیسم باشد جواب این مطلب این است که بله می‌توان پیدا کرد و آن مطلب، محوری به عقیده ما همان «اومانیزم» است به عقیده ما اومانیزم محور تمام اتفاقات و منبع و سرچشمه دیگر مبانی لیبرالیسم است.

اومانیزم که عبارت باشد از محور بودن انسان در تمام ابعاد یعنی هم ابعاد فردی و هم ابعاد اجتماعی و هم ابعاد علمی و به صورت خیلی طبیعی مساوی است با حذف دین و نادیده گرفتن آن در تمام ابعاد و نقد و طرد و حذف همه دستاروهای آن در ابعاد مختلف زندگی نتیجه خیلی روشن آن عبارت است از ساختن و بنا کردن جهانی با قامت این انسان جدید که:

1 – فقط بعد مادی دارد و اصل و اساس زندگیش با تامین منافع مادی او بنا شده است.

2 – انسانی که خود قائم به ذات باشد نه مبدئی دارد و نه مقصدی پس:

الف) باید دم را غنیمت شمرد و بهشت موعود را در همین عالم تحقق داد و بهشت نقد را به بهشت نسیه نباید فروخت.

ب) این انسان خود باید تمام مناسبات خود را تنظیم کند و هیچ منبع غیر انسانی حق دخالت در تنظیم مناسبات زندگی او ندارد هرچیزی که فرآورده غیر فهم و فکر بشری باشد یا پوچ و بی اعتبار است و یا حداقل حق دخالت در زندگی افراد را ندارد.

ج) تنها فرآورده‌ای مقبول و قابل اطمینان است که «علمی» به معنای اخص، یعنی فرآورده حس و تجربه حسی باشد بنا براین.

اولاً: همه فرآورده‌های انسانی هم مقبول نیست بلکه فقط از نوع تجربی آن مورد قبول و پذیرش خواهد بود. فرآورده‌های متافیزیکی بی معنی و غیر قابل قبول خواهد بود.

ثانیاً: علم باید متکفل تنظیم تمام مناسبات انسانی هم در بعد فردی و هم در بعد اجتماعی باشد.

«علم باید همان نقشی را ایفا کند که دین ایفا می‌کند، از این بعد دین مورد قبول فقط علوم تجربی و پیامبران جدید عالمان علوم تجربی خواهند بود».

ثالثاً: قواعد وقوانین پیاده شده در جامعه باید تمام خصلت‌های يك قانون تجربی را دارا باشد یعنی:

1 – همه خواسته‌ها و خواهش‌های انسان مقبول و محترم است و هیچ دلیلی به برتری نیاز و خواسته‌های برخاسته دیگر ندارد. خواسته انسان بدان جهت ارزشمند است.

2 – آن چه که هدف را مشخص می‌کند خواهش‌های انسان است و هیچ مرجعی غیر از خواسته‌های دل انسان نمی‌تواند برای انسان هدف تعیین بکند به هیچ کس نمی‌توان گفت که فلان هدف برای تو خوب و فلان هدف بد است و همین طور باید فلان هدف را پی‌گیری کنی و فلان هدف را نباید پی‌گیری کنی.

نه تنها هیچکس نمی‌تواند تعیین هدف بکند، بلکه عقل انسان نیز نمی‌تواند تعیین هدف بکند و برای انسان غایت و هدف مشخص کند. تنها مرجع تعیین‌کننده هدف خواسته انسان است هر نوع خواسته‌ای باشد.

در اینجا این سؤال پیش نقش و جایگاه عقل در اندیشه لیبرالی کجاست و به تعبیر دیگر عقل چه کاره است؟

همین طور چرا هیچ کس نمی‌تواند برای انسان هدف تعیین کند. به بیان دیگر اینکه نه دیگری می‌تواند تعیین هدف کند و نه عقل. پس چه کسی می‌تواند تعیین هدف کند؟ جواب داده شده که «نفس خواهش و خواسته انسان است که معین می‌کند باید دنبال چه چیز رفت».

در مبنای لیبرالیسم اصل بر تفرد و اصلت فرد است با توضیح اینکه بر مبنای اومانیزم و انسان محوری، انسان محور همه چیز است. یعنی هر انسانی و هر فردی بنفسه و به تنهایی مشمول این حکم است. یعنی اگر خودش باشد و قدرت داشته باشد همه چیز و همه موجودات را به خدمت خود در می آورد و با چند حالت مواجه می شود و می بیند که موجودات اطراف نسبت به او بی تفاوت نیستند بلکه:

1 - بعضی تسلیم محضند مانند مواد بعضی از اقسام طبیعت.

2 - بعضی دیگر با تدبیر مهار می شوند مثل طبیعت و حیوانات.

3 - بعضی نه تنها تسلیم نمی شود بلکه خواستار تبدیل خود فرد به ابزار و خادم شدن خود او و سایر انسانها هستند.

اینجاست که تضاد و برخوردها شکل می گیرد و انسان دو راه بیشتر پیشرو ندارد یا تن دادن به جنگ و تضاد و یا عقد قرار داد صلح و رعایت حدود.

بدین ترتیب انسانها با هم قرار داد صلح می بندند و برای جلوگیری از وقوع تضاد قواعد و قوانینی را وضع می کنند تا مشخص و معین کننده حدود رفتار هر کس باشد.

با توجه به اینکه مطالب مطرح شده بسیار صریح و روشن بود و سستی و بی‌پایگی مبانی سیاسی غرب را بی‌پرده و صریح بیان کردیم آن هم فقط با تقریر فکر و اندیشه خود غربیها و نه با نقد مبانی.

اما چون به نظر می‌رسد برای بعضی باور کردن مطالب بسیار سخت باشد در نتیجه مطالبی را از کتابهای دیگر در این باره بازگو می‌کنم.

گفتیم که بر مبنای اومانیزم آنچه که اهمیت دارد فرد است و خواسته‌های فردی اوست. این مفهوم فرد را واقع‌تر و بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه بشری و نهادها و ساختارهای آنان تلقی می‌کنند. در این شیوه تفکر فرد از هر لحاظ مقدم بر جامعه قرار می‌گیرد و آنچه که تعیین‌کننده است امیال اوست هر چیزی بدان جهت خوب است که مورد رغبت و میل انسان است.

در چارچوب مفهوم لیبرالی، طبع بشر و فکر و میل انسانی جایگاه محکم و استثنائی دارد. از دیدگاه «هابز» و «هیوم» و «بنتام» این صفات نوعی استقلال قاهرانه دارند که آنها را خارج از حوزه اخلاص قرار می‌دهد. امیال واقعیاتی غیر قابل تغییر و نهاده در طبع بشرند که اخلاق باید خود را با آنها سازگار کند.

از نظر لیبرالیسم امیال ظاهری مردم همان امیال واقعی آنهاست و باید مورد احترام قرارگیرد.

این مردم هستند که می‌دانند چه می‌خواهند و به چه چیز وابستگی دارند هر نظری که خلاف این رای باشد نه تنها غیر تجربی بلکه بالقوه غیر نخبه گرا و ضد دموکراتیک قلمداد می‌شود. «بننام» این نکته را با صراحت خاطر نشان کرده است.

گفتیم از دیدگاه اندیشمندان سیاسی غرب امیال انسان فی نفسه مجاز، مشروع و خوب است و هیچ حد و مرزی نمی‌توان برای آن قایل شد مگر در مواردی که موجب به خطر افتادن هستی انسان شود که بیشترین مظهر و مورد آن تعارض و تضاد با امیال دیگران است که موجب ایجاد اختلاف و جنگ و خونریزی می‌شود. «این رایج ترین و اساسی ترین امیال انسانی چنان قدرتی دارند که وظیفه سیاست و اخلاق هر دو محدود به تضمین شرایطی است که انسان‌ها در پی ارضای تمنیات خویش آنچنان بحرانی از ناامنی بوجود نیاورند که به شکست اهداف خود آنان منجر شود. این بود نمونه‌ای از شواهد و مدارکی که بیانگر ماهیت و طرز تفکر فلاسفه سیاسی غرب در مورد انسان است.»

گرایش بسوی سوسیالیسم و مارکسیسم

بحرانهای ناشی از اعمال شیوه‌های مختلف حکومت لیبرالی و تجربه شکلها مختلف آن، زمینه را به گرایش به شیوه دیگر یعنی کمونیستی آماده می‌کند.

وجوه مشترك مبنايي نظام کمونیسم بالیبرالیسم نسبت به مادی بودن انسان و جهان و گرایش او کاملاً موضع جزمی و سرسختانه دارند و نه تنها که معتقدند انسان بعد مادی دارد و خواسته هایش فقط خواست‌های مادی است بلکه با هر نوع گرایش‌های معنوی مبارزه هم می‌کنند و به عبارت دیگر فقط موضع سلبي ندارند بلکه ایجابی هم دارند. فقط به نفي و سلب گرایش‌های معنوی اکتفا نمی‌کنند بلکه با هر نوع گرایش معنوی هم مبارزه می‌کنند چرا که این امر را موجب دور شدن انسان از خود حقیقی و واقعیتش تلقی می‌کنند. و از

حيث منطقي، روش اين نوع نتيجه گيري منطقي تر است تا نتيجه گيري ليبرالي.

در مورد دين و متافيزيك، آنها معتقدند كه دين مانع راه است. بلكه متافيزيك فقط به سؤالات بي جواب نمي پردازد بلكه موجب ايده آل گرايي و خيال بافي و مشغول شدن به اموري است كه وجود خارجي ندارد نه اينكه شايد وجود داشته باشد. ولي فهم وجوب قطعي پيدا كردن برايش عملاً ممكن نيست بدين ترتيب ماركسيست ها شك در متافيزيك ندارند بلكه يقين به عدم صحّت و پوچ بودن آن دارند.

نظام كمونيسم همانند ليبراليسم معتقد به اين است كه انسان آزاد مطلق است وكافي است كه ميل وگرايش به چيزي پيدا كند وهر چيز از اميال حكم وسيله و ابزار را دارند جهان وهرچه در آن هست جمادات، گياهان وحيوانات حتي عقل انسان وسيله و ابزاري جهت طراحي نقشه براي رسيدن به هدف است وگفته شد در ليبراليسم هر مانعي كه بر سر راه وجود دارد بايد برداشته شود. اما يك مانع وجود دارد كه عملاً كنار گذاشتن آن ممكن نيست وآن ساير انسانهاست چرا كه رويارويي باعث جنگ وخونريزي مي شود وامكان دارد خود شخص نيز از بين برود.

واين امر نيز در كمونيسم مورد توافق است ومسائل ديگر كه كمونيسم وليبراليسم با آن موافق هستند اما اصل دعوا سر چيز ديگري است وآن هم اينكه وجود انسان در مقابل انسان موجب بوجود آمدن تضاد شده واين تضاد نا امني درست كرده وجهت تامين امنيت بايد حكومت تشكيل داد.

مسلك كمونيستي معتقد است كه اين نحو تبیین از تضاد نادرست است واينكه ریشه نا امني وتضاد را در اصل وجود انسان مقابل انسان ترسيم كنيم در واقع يك نوع مغالطه ويا ناشي از سطحي نگري ومبتني بر تحليلهاي علمي وتاريخي نبود اين نوع كاوش به علت عدم وقت در مدت ورمز تضاد مي باشد.

کمونیزم مسلکی است که از سوسیالیسم افراطی ناشی شده است و اساس آن بر الغای مالکیت و تقسیم بهره کار بر طبق یک اصل کلاسی (هر کس به قدر احتیاج خود) می باشد.

کمونیزم دارای مشتقاتی می باشد که عبارتند از:

1 - مارکسیسم

2 - لنینیسم

3 - تروتسکی ایسم

4 - استالیسم

که پایه اصلی کمونیزم اول: دیکتاتوری پرولتاریا، دوم: مالکیت فردی، سوم ما ترالیسم است.

فلسفه کمونیزم که با این سرعت رو به ترقی و پیشرفت است در حقیقت اعجاز و سحر ندارد لکن:

* موقعی که اجتماع، شرافت و بزرگی و انسانیت را بر باد داد و تمام حقوق انسان را از میان برد و میلیونها بزرگتر گرسنه و لخت و پابرهنه (آنهائیکه درونشان را کرمها خورده و گوشه چشمها یشان را مگسها گزیده و خونشان را حشرات مکیده اند) بجای گذاشت.

* مدها و هزارها عاجز و گدا، که در سطل هاي زباله، دنبال ريزه هاي نان گشته و با بدن هاي عريان و پا برهنه و با صورتهاي كنيف و خاك آلود، ويلان و سرگردان شده و آنچه به سگهاي اشراف و ثروتمندان مي رسد با اين بيچاره ها نرسيد.

* جوانان نورس سست عنصري كه نتيجة زحمت و عرق ريزي و خون دل هزار گرسنه و پاك و پا برهنه، بجيب شان سرازير شد و در راه شهوت و لذت جسماني بحد افراد، راه تامين آسايش و تجملات زندگي، در راه گسترده سفره هاي رنگين، مسابقه در راه مستي، عريده كشي و لذت جوئي خرج شده و بكمده بدبخت و بيچاره و محروم، شيا با يك مشت زن و بچه در يك اطاق كوچك بدون وسايل و امكانات زندگي كرد كه چه بسا گرسنه خوابيدند.

* سرمايه دار بي رحمي كه زن را از حريم خانه بيرون آورده و به جستجوي لقمه ناني به كارخانه ها كشيد و در اين گيرودار، اخلاق و عفت او را براي لقمه ناني تباه ساخت.

* اربابي كه دست تعدي و تجاوز به دختران پاكدل و معصوم رعيث، در از كرده آنها را جهت اطفاء شهوت خود، بدبخت و بيچاره ساخت.

* عدالت از آن جامعه رخت بر بست و افراد زورگو و مالك، متجاوز و ربيس، رشوه خوار و ارباب، جنايتكار و كارمند، خائن شد و حق و عدالت مجاري طبيعي خود را سيرنكرد.

* جامعه ايکه از ثروتمندان جنايتکار و پولدار خائن طرفداري کرده ويک مشت توده محروم و بيگناه را فدای اين جنايتکاران کرد.

* اخلاق و وجدان انساني، فاسد شد و تراکم ثروت از يکطرف و محروميت از جانب ديگر پديدار گشت.

* عقايد مذهبي مردم را روز بروز با انتشار مجلات و روزنامه‌هاي ضد مذهبي و تبليغات سوء و اشاعة فحشا، سست کرده و آنان را به آئين و مذهب بدبين نمايند.

در اين موقع صدای ميليونها مردم ستمکشیده، بدبخت، گرسنه، ظلم ديده و.. بلند شده و به حدي محروميت کشيده‌اند که ديگر احساس ظلم و درک محروميت را هم نمي‌کنند.

اين صدا...

صدای صدها هزار لاشه آدمهائي است که در کنار خيابانها افتاده و يا در جستجوي ريزه‌هاي نان باسگها و گربه‌هاي ولگرد در ميان سطل‌هاي زباله غوطه مي‌خورند.

صدای گريه بچه در دامن مادر غمدیده، روي خاک، زير کلبه حصيري است.

صدای مظلوم و بدبختی است که هزاران ظلم از ظالم دیده.

صدای يك جامه است که در اثر بی دینی تمامی راهها را بسته دیده و راهی برای نجات پیدا نمی‌کند.

بلي! همین صداهاست که زنگ خطر کمونیستی را به صدا در آورده و اعلام خطر می‌نماید.

مردم چنین فکر می‌کنند که اگر در صف کمونیستی نیابند بناچار در صف سرمایه داران خواهند بود. سرمایه دارانی که تعدی و تجاوز می‌کنند. ظلم می‌کنند و جنایت و خیانت می‌ورزند ناچار آنها راه نجات را منحصر به نظام کمونیستی خیال می‌کنند و افکار کمونیستی خود بخود طرفدارانی می‌یابد.

در صورتیکه اگر این افراد در آئین حیات بخش و سازنده اسلام اطلاعاتی داشته باشند، بالاترین و بهترین راه نجات از ظلم و بیدادگری سرمایه داری و دواي اساسي و درمان اصلي رنجه‌ها و دردها همانا اسلام است نه کمونیسم.

با توجه به اهداف استکبار جهانی و وجه اشتراك آنان با کمونیسم یعنی جدائی از دین و گرایش به مادیگری و ارضاء شهوات و.. باید دقت نظر داشته باشیم بر اینکه غرب و کمونیسم چه می‌خواهند و اگر آنها به نتیجه دلخواه خود برسند چه پیشامدهای ناگواری بوجود خواهد آمد.

باید توجه داشته باشیم که برای اینکه بتوان دلیلی برای تهاجم فرهنگی غرب آورد قبل از هرچیز مبانی اندیشه سیاسی غرب باید مورد بحث قرارگیرد. به همین منظور بنده مبانی اندیشه سیاسی غرب و اینکه برچه مبنایی استوار است بازگو نمودم حال که بحث برایمان روشن شد و سیاست غرب که بر مبنای دموکراسی ولیرالیسم وپسوندهای آن استوار است معلوم گردید، موضوع اصلی بحث که همان تهاجم فرهنگی غرب می باشد را شرح می دهم.

وقبل از بررسی فرضیه تحقیق «تهاجم فرهنگی» به شرح پیش فرضیه هایی می پردازم.

در قسمت نخست فرهنگ را تعریف می نمایم و اینکه بطور کل فرهنگ به چه معنی است؟

مفهوم واژه فرهنگ از مفاهیم بسیار پیچیده است و به رغم تعاریف بی شماری که در باره آن شده است تاکنون تعریف روشن وجامعی از آن ارائه نشده است با این همه منظور ما ازآن در بحث تهاجم فرهنگی عبارت از مجموعه ای از مایه های فکری و ارزشی است که در رفتار اختیاری و اجتماعی انسان اثر می گذارد. و می تواند فرهنگ را اینگونه نیز تعریف کرد:

فرهنگ يك سلسله اعتقاد و باور عقاید دینی و رفتارهای اجتماعی است که در يك جامعه وجود دارد و جامعه با همان عقاید مختص به خود پیش می رود و این عقیده و باور الگویی است برای نسل های آینده که آنها از آن به عنوان يك اصل کلی در پیشبرد زندگی خویش استفاده کنند. به طور مثال فرهنگ يك جامعه اسلامی اقتضا می کند که زنان آن جامعه طبق فرامین الهی حجاب داشته باشند و همین لباس پوشیدن و داشتن ستر و نحوه پوشیدن لباس به عنوان یکی از مسائل مهم در يك فرهنگ است.

باید دانست که به اعتقاد ما، در جامعه‌ای که اسلام به طور کامل تحقق و حاکمیت یافته است سلسله‌ای از شناختها و باورها و همچنین ارزشهای اخلاقی - اجتماعی مورد قبول اسلام وجود دارد که دارای يك شیوة رفتاری منسجم و هماهنگ می‌باشند. این شناختها و ارزشها به علاوه رفتارهایی که دارای انسجام کامل بوده و دقیقاً ناشی از همان شناختها و ارزشها می‌باشد فرهنگ اسلامی را تشکیل می‌دهد.

چنانچه گفتیم این مربوط به جامعه‌ای است که اسلام در آن بطور کامل متحقق شود بنا براین اگر فرهنگ برخی از جوامع اسلامی از این هماهنگی و انسجام رفتاری برخوردار نیست علت آن آمیختگی و ناخالصی است که در اثر نفوذ عناصر بیگانه، در فرهنگ اسلامی صورت می‌گیرد. نتیجتاً این گونه جوامع را دارای فرهنگ التقاطی می‌سازد که این دوگانگی، با وحدت اسلام و یکپارچگی فرهنگ اسلامی هرگز سازگار نیست اگر فرهنگ بیگانه (غرب) در فرهنگی دیگر علی‌الخصوص فرهنگ اسلامی نفوذ کند باعث از خود بیگانگی افراد جامعه شده و کم‌کم افراد جامعه می‌شوند مقلد بی چون و چرای بیگانگان و پس از اینکه افکار التقاطی در دستاوردهای ملی يك مملکت نفوذ کرد ما می‌شویم مصرف‌کننده بیگانه و بیگانه پرست و این می‌شود يك کار حساب شده و از پیش تعیین شده که به تهاجم فرهنگی معروف است.

که بنا بر فرموده مقام معظم رهبری: تهاجم فرهنگی به این معنی است که يك مجموعه سیاسی یا اقتصادی برای اجرای مقاصد خاص خود و اسارت يك ملت به بنیانهای فرهنگی آن ملت هجوم می‌برد. در این هجوم باورهای تازه را به زور و به قصد جایگزینی با فرهنگ و باورهای ملی آن ملت وارد کشور می‌کنند.

کلمه تهاجم از واژه‌هایی است که از نظر لغوی معنای مشارکت طرفین دارند ولی این معنا مراد نیست و در استعمالات عرف نیز به معنی هجوم يك طرفه آمده است.

اگر چنین نباشد اعتقاد کسانی که اساساً «تهاجم فرهنگی» را يك لفظ بدون مصداق می‌دانند و جریان‌ات امروز را نشر و تبادل فرهنگی می‌پندارند با معنای طرفین تهاجم سازگارتر است در حالی که به وضوح مشاهده می‌نمائیم که فرهنگ مهاجم يك فرهنگ سلطه جواست که با اهداف خاصی در جهت بسط سیطره خود، برنامه ریزی و تلاش می‌کند و همانگونه که سردمداران و اندیشه گران کنونی آن اظهار کرده‌اند قصد دارد که جهان را «دهکده واحد جهانی» براساس مبانی و ارزشهای اومانیستی مبدل سازد.

یعنی اینکه تمام جهان به يك طرف نظر افکنند و به يك چیز «مادی گرایی» بیندیشند، بنابراین معنی تهاجم با غافلگیری و تحمیل توأم است و علت آنکه این کلمه در عرف ما ارزش منفی دارد این است که دشمن می‌خواهد باورها و ارزشهای معتبر و متعالی را از جامعه ما برباید و به جای آن باورهای نادرست و ارزشهای منفی را بر ما تحمیل کند. و اجمالاً در قرآن کریم آمده است:

0... نَجِّ الْوَائِلِينَ إِلَى طَيْشٍ أَوْ دَعِ السَّيِّئِينَ إِلَى كَلْبٍ لَّا يَنْفَعُكَ لَدَّكَ وَ

طرز تفکر و نحوه سلوک غرب عبارت است از «از خودبیگانگی» عنوان از خود بیگانگی مانند هر واژه و اصطلاح علوم انسانی به شکلهای مختلف تعریف شده اما از دیدگاه اسلام معنای از خود بیگانگی یعنی انسان بریده از خدایی که تصور می‌کند، خود واقعیتش بعد مادی اوست و او موجودی است قائم بالذات و در جهت تثبیت این توهم و تصور نادرست و متناسب با آن، اعمال و رفتار خود را تنظیم می‌کند به نحوی که از هر گونه تفکر و تصویری که او را به خود حقیقتش؛ یعنی از خدا بودن و به سوی او بودن و عین ربط و وابستگی بودن و مستقل نبودنش اعراض کرده و از هرگونه عملی که موجب غفلت و فراموشی خود حقیقتش باشد استقبال کرده و سعی در کشف و ابداع اینگونه رفتار و اعمال و تلاش جدی در جهت همگام شدن با این گونه افراد و اهتمام جدی در منزل گرفتن و راه یافتن در اینگونه مراکز می‌نماید.

1 - انکار خود: شاید این عنوان باعث تعجب شود که چگونه ممکن است انسانی خود را منکر شود، ولی بادقت کامل دربارهٔ حماقتهايي که در زندگي انسانها دیده می‌شود تعجب مزبور مرتفع خواهد شد. مگر «راسل» در مصاحبه معروفش نمی‌گوید که: تقریباً همه انسانها زاویه‌اي براي جنون در مغز خود دارند، کسی که می‌بیند ولي می‌داند که ظلم بر انسانها ظلم به خود اوست، کسی که می‌داند فرار از تعهدها در حقیقت فرار از خویشتن است کسی که می‌داند دروغ گفتن پدیده ایست که واقع نگري و منعكس ساختن واقعیات را مختل می‌سازد آیا این انسانها منکر خود نیستند.

مگر قانون گذار روان آدمي نگفته است: P و لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ... 0 ([1]).

مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و در نتیجه خودشان را فراموش نمودند نباشید.

2 - قابل معامله داشتن خود: بیگانگان از خویشتن، منکر واقعیت خود نیستند و خود را هم می‌بازند بلکه خود را قابل معامله می‌دانند خود می‌دهند و سود می‌گیرند و اگر این معامله گری زبان آور، استمرار پیدا کند به از دست رفتن خود منجر می‌شود که «از خودبیگانگی» را بدنبال دارد.

0 ([2]). وَ اُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَعٰمِیْنَ وَ اُولَٰئِكَ هُمُ السَّٰفِكٰتُ وَ اُولَٰئِكَ هُمُ السَّٰغِیٰتُ وَ اُولَٰئِكَ هُمُ السَّٰكِبٰتُ وَ اُولَٰئِكَ هُمُ السَّٰكِبٰتُ وَ اُولَٰئِكَ هُمُ السَّٰكِبٰتُ... P.

... وچقدر بد است آنچه خودشان را بدان فروختند اگر درك مي‌کردند.

3 - هم نکردن قدرتها و امتیازاتي که در خود وجود دارد.

فرار از هر امتیاز انساني، نوعي گریز از خود را دربر دارد و در قرآن مجید علت این نوع بیگانگی و معلول آن که اضطراب و عذاب زندگی چنین آمده:

”مُهِوْاْ مَّهْٔسُۡاَنۡفَکَہْٓ زَٔوَالِیۡنَہُ الذِّیۡ فَاَہَرِّمُہٗ بِرَّ ذَعُوۡیۡہِ اِنَّہٗ اِلَّا یَدْرِیۡ لَہٗٓ اَزۡ...
کَلَّا فِرُّوۡنَ (3)“.

... جز این نیست که خدا می‌خواهد در دنیا عزایشان کند و نفسهایشان نابود شوند...

اینان نمی‌خواهند بلکه خواسته‌های دیگران را به خود می‌بندند. اینان اگر خیلی ترقی کنند در شخصیت زدگی‌ها زمین گیر می‌شوند.

اینان به خویشتن خیانت می‌ورزند و به خویشتن دروغ می‌گویند و حیلہ گری در خویشتن راه اندخته‌اند.

که هر سه نوع بازیگری با خود، در قرآن مجید گوشزده شده است.

که داناست خداوند ... ([4]) 0...مُكَسُّانِفَ وَنُتَانُخَتَ مُمْنَتُكُمُ كَزَّانُهُ اِلَّا مَلَاءَ P... شما به خودتان خیانت می‌کردید..

.. بستند دروغ خودشان بر چگونه بنگر . ([5]) 0...مَهَسُّانِفِ لَاءَ وَابْدَكَ فَفِيكَ رُانظ P

...خودشان با مگر نکردند و حيله .. ([6]) 0مُهَسُّانِفَ اِلَّا وَنُعَدُّخَيَلَمَو P...

آثار خودباختگی

1 - اصالت دادن به دیگری

انسان از خود بیگانه در تمام یا برخی از شؤون خود، اصالت را به دیگری می‌دهد، و در ارزیابیها و احساس دردها و تشخیص درمانها مشکلات و راه حلها و ایده آلها، آن دیگری را اصل قرار می‌دهد و امور آن را بر اساس آن دیگرها می‌سنجد و در موردشان قضاوت می‌کند انتخاب می‌کند و طبق آن عمل می‌کند.

2 - برهم خوردن تعادل روحی

اگر انسان از خود بیگانه شد و عنان اختیار خویش را در دست دیگری نهاد به دو دلیل تعادل خویش را از دست می‌دهد: نخست آنکه، حرکتهای آن دیگری چون با مقتضای ساختار وجودی او سازگار نیست دچار عدم تعادل می‌شود. دیگر آنکه آن دیگری موجودهای متنوع و متعدد را در بر می‌گیرد که آنان خواستههای مختلف و متضاد دارند و تعادل انسان از خود بیگانه را برهم می‌زنند.

3 – بی‌هدفی و بی‌معیاری

انسان از خود بیگانه دچار بی‌هدفی می‌شود، در واقع او خود به صورت معقول و حساب شده هدفی را بر نمی‌گزیند و در زندگی و رفتار خود مذبذب است همانند منافقان که بین خود و خدا سرگردانند.

4 – عدم آمادگی و قدرت بر تغییر وضعیت

انسان از خود بیگانه، که خود را دیگری پنداشته و از خود واقعیتش غافل است یا در اثر مطلوب پنداشتن وضعیت فعلیش حاضر هیچگونه تغییر نیست و در برابر آن مقاومت می‌کند و یا به دلیل غفلت از خود وضعیت مطلوب در اندیشه تغییر وضعیت نیست در نتیجه قدرت بر تغییر وضعیت ندارد.

5 – اصالت ماده و مادیات

اگر انسان خود را دیگری پنداشت طبیعی است که هویت آن دیگری را هویت خود می‌پندارد مثلاً: حیوانیت وقتی به جای انسانیت نشست دیگری چنین پنداشته می‌شود که هر چه هست جسم و تنوعات مادی است.

6 – عدم بهره گیری از عقل و دل

کسی که دچار «از خود بیگانگی» شده گاه شیطان، گاه حیوان، گاه موجود دیگری را خود می‌پندارد و تسلیم او می‌شود و خود را در حدّ همین دنیا و لذات آن خلاصه می‌کند در نتیجه، ابزارهای شناخت عقلانی قلبی انسانی خود را مهر کرده و راههای شناخت حقیقت را بر خود می‌بندد حال بینیم فرهنگی که افراد آن دچار این مرض لا علاج می‌باشند چگونه می‌تواند اصالت خود را حفظ کند و به عنوان يك فرهنگ اصیل قابل تحمل گردد. فرهنگی که مردم جامعه‌ای دچار این عارضه وخیم می‌باشد چه امر خیری دارد جز اینکه انسان را از خدا دور نماید و او را بدرجه يك حیوان پائین بکشد. و چیست فرق انسان و حیوان؟

در جامعه اسلامی که ما در آن زندگی می‌کنیم اگر چنین فرهنگی حاکم گردد و خدا از خانه‌های ما کوچ کند چگونه آن جامعه استواری و وقار دینی خود را حفظ خواهد نمود. چگونه آن جامعه به تمام کمالات خویش دست خواهد یافت؟

گونه‌های مختلف تهاجم باززمینه‌های تسلط کفار بر مسلمین

بر طور کلی می‌توان زمینه‌های تسلط را در چهار مورد زیر خلاصه نمود:

1 - سلطه نظامي:

يکي از عادي ترين وشناخته شده ترين راههاي که بتوان بر ديگري غلبه پيدا کرد حملات نظامي است که اسلام با آن روبرو بوده است. سلطه نظامي يك پديده جديد و نوينست بلکه در همه ادوار نمونه اي بوده است. دشمنان اسلام نيز که تعاليم ديني را مي پذيرفتند و از طرفي نمي توانستند پيشرفتهاي سريع مسلمين را تحمل کنند جنگ را بر آنان تحميل مي کردند تا شايد ضمن شکست دادن آنها در جبهه نظامي بر مقدراتشان تسلط يا بند.

نمونه اي از اين تهاجمات را مي توان در جنگهاي صليبي عليه مسلمانان مشاهده کرد که بر اساس کينه توزي وبا استفاده از ضعف و تفرقه مسلمين آغاز شد.

2 - سلطه سياسي:

در اين روش دشمن به جاي لشکر کشي و خونريزي تلاش مي کند که با انجام توطئه هاي صحنه سياسي را در يك کشور به نفع خود تغيير دهد و براي اين کار عناصري را از ميان افراد خودشان بر مي گزيند و با دادن وعده هاي سرخرمن مثل رياست و حمايت، آنها را مزدور خود مي سازد و بدین ترتيب بر ارکان حکومت و همه شؤون آن کشور تسلط پيدا مي کند اين همان تسلط سياسي است که اهداف اقتصادي را نيز در بر مي گيرد و غالباً با سلطه اقتصادي توأم است.

3 - سلطه اقتصادي:

در اين شوه دشمن مي کوشد که اقتصاد مسلمانان را تحت سلطه خود در آورد تا از فعاليتهاي اقتصادي،

منابع زیر زمینی و معادن آنها به نفع خویش بهره برداری کند.

برای این کار الگوی مصرف را مطابق با منافع خود تغییر داده و بوسیله تبلیغات و برنامه ریزی، روح مصرف گرایی را در جامعه مسلمانان تقویت می‌نماید و با فرستادن کالای ارزان، کارخانه‌های داخلی را منجر به ورشکستگی می‌کند و با هر ترفندی از پیشرفت صنایع آن کشور جلوگیری می‌کند تا بازار مسلمانان را در انحصار کالای خود در آورد. و سرانجام بتواند شریان اقتصادی آنان را کاملاً در اختیار بگیرد.

4 - سلطه فرهنگی:

در میان شوه‌های استعماری و سلطه گری، آنچه از همه خطرناک تر و در عین حال مخفی تر می‌باشد سلطه فرهنگی است خطری که در این زمینه جبهه اسلامی ما را تهدید می‌کند، به خاطر گستردگی جبهه تهاجم، پیچیدگی آن و صدماتی است که از نظر معنوی به روح او وارد می‌کند و افکار و عقاید و ارزشها را در درون وی به نابودی می‌کشد و حیات معنوی اش را مختل می‌سازد.

امروز دشمنان اسلام و بشریت برای انجام مقصود خویش با استفاده از همه ابزارها و شیوه‌ها و با به کارگیری برترین تکنولوژیها و جدیدترین روشهای علمی، به جبهه‌ای به وسعت قلبهای معتقد و سالم و دین باور در سراسر جهان اسلام مورد هجوم ناجوانمردانه خویش قرار داده‌اند.

دیگر مسئله آمدن بیگانه به داخل يك خاك مطرح نیست بلکه سخن از بیگانه شدن از خویش «از خود بیگانگی» و از درون پوسیدن است رهبر فقید مسلمین جهان حضرت امام خمینی (ره) فرمود: «ما از حصار اقتصادی نمی‌ترسیم، ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم آن چیزی که ما را می‌ترساند وابستگی فرهنگی است.

استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می‌گیرد و ساده اندیشی است که گمان می‌شود با وابستگی فرهنگی استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکان پذیر است..»

بی جهت و من باب اتفاق نیست که هدف اصلی استعمارگران که در رأس تمام اهداف آنان است هجوم به فرهنگ جوامع زیر سلطه است.

آری، هنگامیکه ابرجنایتکاران در عرصه سیاسی مجبور شدند ناباورانه در مقابل سیاست نه شرقی و نه غربی میهن اسلامی، شوند و زمانیکه در جبهه نظامی در برابر حماسه‌های فرزندان با ایمان و دلاور امت اسلامی دچار یاس و خفت و زیونی شدند و آنگاه که توطئه‌ها، فشارها و تحریم‌های اقتصادی را چندان مؤثر نیافتند بلکه به عکس، آن را در روند رشد و توسعه و شکوفایی استعدادها و مردمی دارای نتایج غیر منتظره دیدند سرانجام ناگزیر به حیلۀ نهایی خود یعنی هجوم فرهنگی متوسل شدند و به گفته مقام معظم رهبری: «عقبه نظام را مورد هدف قرار دادند».

ما باید تهاجم فرهنگی را يك مقوله حقیقی و جدی به حساب بیاوریم. مبارزه فرهنگی با تفکر اسلامی و جمهوری اسلامی دارای شاخه‌ها و شعبه‌ها متعددی است که اگر واقعاً انسان بخواهد آنها را بررسی و احصا کند خواهد دید که عرصه بسیار گسترده‌ای دارد. به طور مثال تفکر سیاسی اسلام در مطبوعات، در کتابهای مختلف و در ترجمه‌ها، حتی در تاریخ نویسی زیر سؤال می‌رود. بالاخره این انقلاب بر مبنای تفکر سیاسی اسلامی بنا شده است. اگر اسلام يك تفکر سیاسی نداشت يك انقلاب بر مبنای اسلام انجام نمی‌گرفت و يك نظام بر اساس آن به وجود نمی‌آمد. به هر حال این نظام با همان تفکر سیاسی اسلام شکل گرفته و بناست حرکت کند. تهاجم فرهنگی با تبادل فرهنگی متفاوت است. تبادل فرهنگی يك چیز لازمی است و هیچ ملّتی از این که معارفی را در تمام زمینه‌ها – از جمله فرهنگ و مسایلی که به عنوان فرهنگ به آن اطلاق می‌شود – از ملتهای دیگر بیاموزد بی نیاز نیست در همیشه تاریخ همین گونه بوده است. ملّتها در رفت و آمدهای شان با یکدیگر، آداب زندگی، خلیات، علم، نحوه لباس پوشیدن، آداب معاشرت، زبان، معارف و دین را از هم فراگرفته‌اند. که این مهمترین مبادله ملتها باهم بوده است و از تبادل

اقتصادی و کالا هم مهمتر است. مثلاً بردن اسلام توسط رفت و آمدهای تجار و سیاحان ایرانی به قسمتهای مختلف و کشورهای گوناگون مثل مالزی، اندونزی و... در تبادل فرهنگی هدف، بارور کردن و کامل کردن فرهنگ ملّی است ولی، در تهاجم فرهنگی هدف ریشه کن کردن و از بین بردن فرهنگ ملّی است. در تهاجم فرهنگی چیزهایی را که به ملت مورد تهاجم می‌دهند خوب نیست و بد است. مثلاً وقتی اروپائیان تهاجم فرهنگی را در کشور ایران شروع کردند روحیه وقت شناسی، شجاعت، خطر کردن در مسایل، تجسس و کنجکاوی علمی را برایشان نیاوردند. خواستند تا با تعلیمات و تبلیغات و پیگیری، ملت ایران يك ملت دارای وجدان کار و وجدان علمی بشود. آنها فقط بی بندوباری جنسی را وارد کشور کردند. استفاده کردن از فرهنگ دیگران انسان را تکمیل می‌کند اما فرق است بین این که يك داروی مقوی یا يك غذایی مقوی را برود با معرفت و بیداری از بین صد قلم دارو و غذا انتخاب کند یا دارو و غذایی را تحمیل او کنند که به ضرر اوست.

انگیزه و هدف دشمن از تهاجم فرهنگی

گاهی هجوم فرهنگی به انگیزه الهی صورت می‌گیرد که البته این کار انبیاء و پیروان آنهاست انگیزه آنان از قیام، در هر جامعه‌ای این است که بانیّتی الهی فرهنگ آن جامعه را تغییر دهند. زیرا، وظیفه‌ای در این زمینه از سوی خدا بر دوش آنها گذاشته شده است تا خطاها و انحرافات جوامع را اصلاح کنند. چنین کاری خواه ناخواه موجب تصرّف در فرهنگ می‌شود اما این کار ممدوح است و ما از این گونه هجوم فرهنگی استقبال می‌کنیم. اگر واقعاً جامعه ما از نظر شناختها و ارزشها و رفتارها مبتلا به مفاسد و انحراف باشند و کسانی در صدد اصلاح انحرافات برآیند ما باید از آنان ممنون باشیم این کار هیچ عیبی ندارد. اما منظور ما از هجوم فرهنگی به اصطلاح معروف عکس این مطلب است. یعنی ایجاد تغییر نامطلوب به وسیله گروهی در جامعه تا ارزشها را به ضد ارزش تبدیل کنند. باورهای صحیح را از مردم بگیرند.

تردید، وسوسه، بی باوری، وارفنگی و انهداگی را در مردم ایجاد کنند که منظور از هجوم فرهنگی همین

انسانها از اعمال خود در زندگی انگیزه‌های متفاوت دارند. طبیعی‌ترین انگیزه حیوانی برای رفع نیازهای مادی و فیزیولوژیکی است. مانند غذا خوردن و ارضای هوسهای جنسی و شهوانی این نیازهای طبیعی در بعد حیوانی انسانها ظهور پیدا می‌کند. و آنان تلاش می‌کنند این غرایز را بهتر و بیشتر ارضای نمایند. این مساله در بیشتر جوامع غربی مشاهده می‌شود و آنان اهداف مادی و اقتصادی دارند. آنها برای این که بتوانند بیش از پیش اجناس خود را به دیگر کشورها صادر نمایند باید فرهنگ آنجا را مطابق خود عوض کنند اگر فرهنگی مبتنی بر عقاید مذهبی، زهد پارسایی باشد بازاری برای آنها به وجود نمی‌آورد که بتوانند هر روز ابزار و اسباب آرایش جدید. وسایل تزیینی و امثال آن به آنها عرضه کنند. آنها می‌خواهند هرچه بیشتر تولیدات خود را به فروش برسانند و بازار خوبی برای کالاهای خود به وجود آورند برای این منظور باید فرهنگ مردم آن کشور را به فرهنگ مصرفی تبدیل کنند همان طور که در دوران طاغوت «رژیم شاه» فرهنگ مصرفی ترویج می‌شد، امروز هدف بیشتر مهاجمان فرهنگی این است که از این هجوم به عنوان يك ابزار استفاده کنند و گرنه هرگز برای مسایل فرهنگی اصالتی قایل نیستند و در زندگی غیر از ارضای شهوات و ارضای جنون پول اندوزی چیز دیگری برایشان مطرح نیست. آنها در صدد تغییر فرهنگ مردم هستند تا منافع اقتصادی که بزرگترین هدف آنها از هجوم فرهنگی می‌باشد تامین شود.

چیزهایی مثل مدّ لباس و شکل زندگی که با افکار دشمنان بیشتر سازگاری دارد، همه از مظاهر هجوم فرهنگی دشمن است. این هجوم فرهنگی است که ما را از هویت خودمان تهی می‌کند به گونه‌ای که گویی ما نه فرهنگ داریم نه علم، نه زبان و نه خط.

علل وریشه‌های تهاجم فرهنگی غرب «قدرت‌های استعمارگر» به دنیای اسلام

هرجا اسلام باشد طرد ارکان نظام سلطه جهانی در آنجا هست وهرجا اسلام تشکیل بشود به معنای ضدیت با ظلم، ضدیت با تجاوز، ضدیت با استعمار واستثمار، ضدیت با تحقیر مردم وضدیت با نشانه‌های نظام سلطه در دنیا امروز است.

چون اسلام در مقابل طمع ورزیهای استکبار يك مانع بزرگ به حساب می‌آید هر جا اسلام حضور داشته باشد اجازه نمی‌دهد قدرتهای استکباری غارتگری کنند و به میل خود هر کاری می‌خواهند بکنند.

قدرتها با اسلام وبیداری مسلمین دشمن هستند دشمنی آنها با ایران اسلامی به همین خاطر است وهمه تلاش آنها این است که حرکت اسلامی در دنیا زنده نشود البته در رؤوس این خصومتها دولت متجبر ومتجاوز آمریکا قرار دارد وپشت سر او نیز قدرتهای کوچک وبزرگی هستند که یا نسبت به اسلام خصومت دیرینه واصطکاک منافع دارند ویا از اسلام می‌ترسند. دشمنی آنان با ایران اسلامی به این خاطر است که بیداری اسلامی از اینجا جوشید وامروز ملتهای مسلمان در همه جای دنیا از این حرکت وانقلاب پیروز امید می‌گیرند وگامهای خود را محکم می‌کنند و به پیش می‌روند. وقدرتهای شیطانی غربی یعنی آمریکا واذناب آمریکا فهمیده‌اند که وقتی يك ملت مسلمان باشد و به نام خدا قیام کند این یعنی چه. لذا از اسلام بیشتر می‌ترسند ونسبت به اسلام بیشتر بغض وعداوت می‌ورزند همان طوری که قرآن کریم بیان فرموده است: P وَلَئِنْ تَرَوْهُ مُضَىٰ عَنكُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ تَنَبَّيْعَ مِلَّةَ هُمُ ۝ حَقِيقَتاً این بیان از معجزات قرآن است که تا جامعه مسلمانان از اسلام دست برندارند دشمنان راضی نمی‌شوند.

شیوه و ابزارهای قدرت استعمارگر در تهاجم فرهنگی به دنیای اسلام

1 – تحریف و مخدوش کردن تاریخ اسلام

بعد از قرون وسطی در مغرب زمین و دنیا مسیحیت به شخصیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تهاجم تبلیغاتی وسیعی انجام گرفت و دشمنان سوگند خورده اسلام فهمیدند که یکی از راههای مبارزه با اسلام این است که چهره نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) را مخدوش بکنند. در همین اواخر هم ملاحظه شد که وقتی استکبار جهانی به برکت انقلاب اسلامی مواجه با رشد معنوی اسلام شد مزدور خود را وادار کرد تا به شخصیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) اهانت بکند و آن کتاب شیطانی را بنویسد.

2 – اشاعه شهوات و بی بندوباری های اجتماعی

غرب برای این که بتواند موقعیت خودش را تثبیت کند مجبور است به فکر اسلام باشد و به يك نحوې وجدان دینی و اسلامی را در این نقطه از بین ببرند والا با بیدار بودن وجدان دینی و ایمان اسلامی مردم ادامه نقشه های آنها ممکن نخواهد بود – که این تشخیص آنها درست بود که مانع عمده برای آنها اسلام است. وقتی، نوبت به کشورهای اسلامی رسید به این فکر افتادند – باید کاری کرد، و برای اینکه نسلهای روبه رشد این کشورها از دین جدا شوند دو راه باید پیموده می شد يك راه اشاعه شهوات و باز کردن راه شهوترانی بود و چون پرورش روح انسان بدون محدود کردن شهوات امکان پذیر نیست و انسان وقتی شهواتش عنان گسیخته باشد می شود همان حیوان و بهایم، که در این صورت رشد انسانی برای انسان امکان ندارد.

پس راه ساده و آسان مبارزه با اديان در هر جامعه‌اي اين است كه راه عنان گسيختگي و مهار گسيختگي شهوات را باز كنند. اين كار را شروع كردند و انجام دادند و يكي از مظاهر آن همان كشف حجاب بود كه از مهمترين كارها محسوب مي‌شود.

وراه دوم رواج ميخوارگي و مساله ديگر شكستن رابطه محدود زن و مرد بود كه اين كار را هم انجام دادند.

3 - استفاده از تجهيزات تبليغاتي پيشرفته دنيا

دشمنان اسلام، ابرقدرتها و مستكبران، دنيا طلبان و وحشي صفتان در طول سالهاي متمادي به جان اسلام و مسلمين افتادند همه ابزارها را براي كوبيدن اسلام به كار بردند، چه پولها خرج كردند، چه نقشه‌ها كشيدند، چه لطماتي بر ملتهاي مسلمان وارد كردند.

امروز دشمنان اسلام از هميشه تاريخ مجهز ترند فيلم ضد اسلام مي‌سازند و از تلويزيون‌هاي بين المللي پخش مي‌كنند و هر كس آن را تماشا كند به اسلام و دين بدبين مي‌شود. راديوها، خبرنگارها و خبرگزارها در سطح جهان بر ضد اسلام كار مي‌كنند كه اين يك نمونه از پيشرفت تجهيزات اسلام است.

4 - منزوي كردن اسلام در صحنه‌هاي سياسي - اجتماعي و بين ملل مسلمان

در محیط‌هایی که يك فرهنگ ملي و مدافع از حیثیت خود وجود دارد کار اول آنها این است که فرهنگ آن را بگیرند و یکی از ترفندهای آنان همین نغمه شوم جدایی دین از سیاست است آنها با این مکر و حیلہ خواسته‌اند که صحنه زندگی را از حضور دین فارغ کرده و خود زمام امور دنیای مردم را به دست گیرند و بی دغدغه بر سرنوشت انسانها تسلط یابند. آری این اسلام آمریکایی است که مردم را به دوری از سیاست و فهم و بحث سیاسی می‌خواند ولی اسلام ناب محمدی سیاست را بخشی از دین و غیر قابل تفکیک از آن می‌داند و همه مسلمین را به درک و عمل سیاسی دعوت می‌کند.

5 - مخدوش جلوه دادن چهره انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی در ایران و اعلام این که ملت ایران در صدد است جامعه‌ای بر اساس ارزشهای اسلامی بسازد و در آن مقررات اسلامی را تحقق بخشد موج تبلیغات و بوقهای تبلیغاتی شرق و غرب و وابستگان نشان جمهوری اسلامی را به نام بنیادگرا و کهنه پرست و رو به گذشته و عناوینی از این قبیل به شدت مورد حمله قرار داده آنان از بازگشت ملتها به گذشته‌ای که به آنان عزت و عظمت را یاد آوری می‌کند، راه جهان و شهادت را به روی آنان بازکنند، کرامت انسانی را برگردانند، دست سلطه گران را از غارت سلطه و چپاول به مال و ناموس آنان قطع کند آیه P وَلَئِنْ يَجْعَلَ
اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا⁰.

را به آنان بیاموزد و فرمان P اِنَّ الْحَكَمَ إِلَّا لِلَّهِ⁰ را در زندگی آنان اجرا کند و خلاصه خدا و دین و قرآن را محور زندگی آنان سازد و دست طواغیت مستکبر و مستبد و سلطه طلب را از زندگی آنان قطع کند از بازگشت به چنین گذشته‌ای و پیوند با چنین تاریخ، ناخشنود و سراسیمه و بیمنا کند و لذا با ترفندهایی می‌خواهند مانع آن شوند.

راههای مقابله با تهاجم فرهنگی

الف) قیام مسلمین برای احیای حاکمیت اسلام

به درستی علاج و درمان دردها و ناکامیهای ملل مسلمان بازگشت به اسلام و زندگی در نظام اسلامی وزیر سایه احکام اسلامی است. اسلام قادر است که مسلمانان و همه انسانها را نجات دهند مشروط بر آنکه درست شناخته شده و سپس درست به آن عمل شود.

ملتهای مسلمان با اتکا به خدا و برای احیای اسلام و برای تجدید حیات عملی اسلام و برای کم کردن نفوذ دشمن و برای تامین استقلال ملتهای خودشان و برای وحدت بزرگ اسلامی باید قیام کنند.

ب) تبیین حقایق اسلامی با استفاده از هنر و روشهای هنری

کار زیاد بر روی شخصیت پیغمبر، ابعاد زندگی، سیره، اخلاق و تعالیمی که از آن بزرگوار ماثور و منصوص است ما را برای رسیدن به اهداف کمکه خواهد کرد.

شکي نيست کسانې که تفکر يا انگيزه ويا اهوای غلط دارند نيز از هنر استفاده خواهند کرد. هنر چيزي است که همه صاحبان شعور در جهان ميخواهند از آن استفاده کنند. يکي از انواع استفاده اين است که اندیشه ناپاکي را به وسيله هنر در ذهن انسانها بریزند مثل پول ويا سلاح که صاحبان اندیشه وروش ناپاک از آن استفاده ميکنند. اما اگر اندیشه پاک، مقدس ووالا توانست از آن استفاده کند عقب نخواهد ماند.

ج (يگانگي و وحدت کلمه مسلمين

با نگاهی به صحنه جهان احساس مي شود حرکت عظيم اسلامي روز بروز رو به شدت وقوت است زمان به سوي ارزشهاي اسلامي ومعنوي در گذر است مسلمانان بيدار شده اند و بيدار مي شوند. چه مستکبرين و قلدران بخواهند و چه نخواهند چه آمريکا بپسندد و چه نپسندد رسالت عده اي مزدور واجنبي براي ضربه زدن به حرکت عزت آفرين اسلامي تفرقه است بايد اينها را شناسايي و با آنها مقابله کرد.

اگر مسلمانان هوشيار باشند و خود را به عزت اسلام، عزيز بشمارند و به قوت اسلام قوي بشمارند بي گمان اين حرکت خواهد توانست به اهداف خود برسد.

د) صدور انقلاب، صدور فرهنگ اصيل اسلامي

از آغاز پيروزي انقلاب اسلامي حرکتي آغاز شده است که با تمام شدن جنگ ويا رحلت امام (ره) وبا حوادث گوناگون تمام نمي شود انقلاب اسلامي ايران از آنجا که بر پايه اسلام وبر مباني شريعت اسلامي واسلام

ناب محمدي (صلي الله عليه وآله) استوار است نمي تواند محدود به مرزهاي خاص ومليّت وقوميّت خاص باشد مساله اين است كه ملت ايران، يا مسؤولان اين کشور، بخواهند با روشهاي معمولي دنيا انقلابشان را به جايي و براي كسي صادر كنند.

انقلاب اسلامي به عنوان يك سر مشق براي زندگي اجتماعات وكشورهاي بوده وهست وهميشه جديد مي باشد واگر خوب به آن عمل شود اين الكو تا قرن ها به عنوان الكوي يگانه جوامع بشري خواهد بود. واستعمارگران و دشمنان دين واسلام نيز از همين موضوع واهمه دارند. آنها با اسلامي كه حامي انسانهاست واسلامي كه در حال مبارزه با ظلم وستم است، مخالفند ومي ترسند.

به طور خيلي صريح و روشن مي توان گفت كه تهاجم فرهنگي عليه ايران اسلامي از دوران رضاخان آغاز شد البته قبلاً مقدمات فراهم شده بود و عده اي را به عنوان روشنفكر ومتمدن در داخل کشور كاشته بودند. اگر حوادث دوران قاجار وجنگهاي ايران وروس به بعد را بخوانيم متوجه خواهيم شد، كه چه حوادثي در کشور روي داده است اما كسي كه بهتر از بقيه عمل كرد وبزرگترين قدم را به نفع فرهنگ غرب برداشت (به نفع استعمار انگليس) همين رضاخان بود.

رضاخان كه دست نشانده انگليس بود آمد لباس ملي را از مردم گرفت وكفت كه با اين لباسها نمي شود عالم شد. بدرستي كه چه حرف ومنطق مسخره اي ارائه داد، آنها لباس يك ملت را عوض كردند، چادر را از سرزنها برداشتند وكفتند با چادر ممكن نيست زني عالم ودانشمند بشود و در فعاليت اجتماعي شركت بكنند؛ كه نه تنها زني بدون چادر عالم نشد بلكه در صحنه هاي اجتماعي شركت نكرد. رضاخان اين مرد قلدور، نادان وبي سواد آمد، خود را در اختيار دشمن قرار داد لباس کشور را عوض نمود ودین را ممنوع ساخت وبا این کارها چهره اي محبوب براي غرب نجاوز گر شد.

بعد از اینکه چادر از سر زن‌ها برداشته شد دانشگاه‌هایی که هدفشان، دین زدایی و تربیت عناصر سر سپرده بود، تاسیس کردن، آنها این دانشگاه‌ها را بر مبنای بی اعتقادی تاسیس نمودند و هرگروه از جوان‌هایی که در دوران اول برای تحصیل رفتند هدف تبلیغات ضد اسلامی اروپایی‌ها قرار گرفتند این گروه کسانی بودند که با دین بیگانه حتی سرچنگ داشتند.

علل وریشه‌های تهاجم فرهنگی به انقلاب اسلامی

1 – احیاء و اعتلای انقلابی در ایران و جهان

اسلام در هر دوره از دوران در طول 1400 سال هر وقت با چهره واقعی خود در دنیا آشکار شد دشمنی‌های شدید، کینه‌های عمیق، خیانت‌های عجیب و غریب در مقابلش صف آرای می‌کردند. اما هر وقت اسلام از چهره واقعی خود دور شد و جلوه‌ها و درخشندگی‌ها و برندگی‌ها و داعیه‌های بزرگ خود را پنهان کرد و نشان نداد، دشمن حاکم شد، صف آرای می‌ها کم شد از اول اسلام تا امروز همین منوال بوده است مانند عصر پیغمبر که در مکه با چه دشمنی‌ها و خیانت‌هایی روبرو شدند. همه حیوان صفتان و دمنشان در مقابل او صف آرای می‌کردند. آنها اسلام را مانع عیش و خوشگذرانی خود می‌دانستند. اما در اسلام ابودر صفتان و عمارها و بلال‌ها بودند که برای حفظ و اعتلای اسلام از جان خود گذشتند همین امر هم ترسی را بر اندام دشمنان اسلام انداخت. و چون تمام راه‌ها را بسته دیدند به فرهنگ ملت هجوم آوردند تا بتوانند به نیّتات کثیف خود برسند.

2 – انقلاب اسلامی، آغاز عصر دین و معنویت و عصر امام خمینی(ره)

با ظهور انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی در ایران و مبارزات طولانی که ملت ایران پشت سر رهبر عظیم الشان خود برای حفاظت از انقلاب و اسلام انجام دادند عصر جدیدی با خصوصیات متمایز با دوران قبل در عالم بوجود آمد و با خصوصیات که این دوران دارد چه قدرتهای مادی دنیا بخواهند و چه نخواهند و چه آمریکا بخواهد و چه نخواهد این دوران آغاز شده و به پیش هم رفته است.

با ظهور انقلاب باورها و اعتقادات مذهبی گسترش یافت و مردم به باورهای دینی برگشتند و معنویات رشد کرد. با انقلاب به ارزش انسانها و حضور مؤثر توده‌های میلیونی مردم معنا بخشیده شد و جایی برای دینی و بی ایمانی و تهی بودن از اعتقاد مذهبی باقی نبود.

جایی برای دخالت استعمارگران و انجام اعمال کثیفشان نبود و آنها، نبود خود را حس کردند در نتیجه در صدد دخالت غیر مستقیم و هجوم فرهنگی برآمدند.

3 - جمهوری اسلامی ایران، ام القرای و کانون حرکت جهانی اسلام

یکی از مشکلات عمده جهان اسلام دشمنی کینه توزانه و دیوانه وار جبهه شیطان به خصوص شیطان بزرگ با اسلام، مفاهیم و عقاید اسلامی است. مساله برای استکبار جهانی و زشت ترین بخش آن، یعنی حکومت ظالم آمریکا، فقط این نیست که در ایران بازارش را از دست داده یا منابع ایران را از دست داده است البته این هم هست زیرا برای دستگاههای سرمایه داری عالم، پول، سرمایه و استفاده مادی همه چیز است اما همه مساله این نیست بلکه این بخشی از مساله است و دستگاه استکباری که آینده نگری دارد، می فهمد و می داند که اگر این حرکت، یعنی حرکت اسلامی استوار و مؤمن و متکی به ایمانها و عواطف مردم به همین ترتیب پیش برود، ادامه قدرت استکباری و دستیاران و دست نشاندهانش مشکل و بلکه محال خواهد شد. آنها این را می دانند و از هیچ کاری برای پیشبرد اهداف خود فروگذار نخواهند بود.

4 - ضدیت انقلاب اسلامی با نظام سلطه‌ی حاکم بر جهان

کانون معنویت الهی در ایران بر همه ظلمها و تجاوزها و تعدی‌ها و پلیدیها خط بطلان کشیده است لذا قدرتهای جهانی که نظام اسلامی ایران را مخالف با خواسته‌های خود می‌دانند مصمم هستند تا این کانون را به طور فیزیکی محو کنند و حتی اگر شده کیفیت آن را تغییر دهند.

شیوه‌ها و ابزارهای دشمن در تهاجم فرهنگی به انقلاب اسلامی ایران

1 - شیوع فرهنگ غلط، فساد و فحشا میان جوانان

دشمن از این راه می‌خواهد جوانان را نوگرا کند و از اسلام و ایمان دور سازد که به گفته مقام معظم رهبری: «کاری که از لحاظ فرهنگی دشمن می‌کند نه تنها یک تهاجم فرهنگی بلکه باید گفت یک شبیخون فرهنگی، یک غارت فرهنگی و یک قتل عام فرهنگی است».

دشمن اسلام و انقلاب می‌خواهد بوسیله چاپ و نشر مطالب شبهه انگیز و پخش عکسهای مبتذل و فیلم‌های ویدیویی آزاد و جنسی و قبح و اشاعة فحشا و تحریک شهوات، جوانهای مؤمن را از پایبندهای متعصبانه به ایمان که حافظ تمدن است منصرف کند. او می‌خواهد جوانهارا غرق در شهوترانی و میگساری نماید.

غرب پوشش زن را از او می‌گیرد تا وسیله‌ای شود برای تحریک مرد، به راستی این عریانی زن به عنوان یک سنت و خوردن مسکرات به عنوان یک رسم رایج مال کجاست؟ معلوم است مال اروپاست. از فرهنگ قدیمی اروپا ناشی شده و به دیگر مکان‌ها سرایت کرده است و اگر کسی با آن مخالفت کند مرتکب گناه کبیره‌ای شده است.

2 - تضعیف روحانیت با حربه‌های تبلیغاتی

از پیروزی انقلاب تاکنون روحانیت - به خصوص عناصر برجسته‌ای آن - که مستقیماً در خدمت نظام جمهوری اسلامی بوده‌اند. بی‌وقفه آماج حملات مسموم دشمن بوده‌اند چه در عرصه تبلیغات و چه در عرصه تروریزم خائنه و آلت دست دشمن.

دشمنان اسلام یک سلسله کاربر مبنای حذف شخصیت و ارزش روحانیت در محیط سیاسی یا در محیط دانشگاهی انجام می‌دهد آنها می‌خواهند حوزه و دانشگاه از هم فاصله داشته باشند و دو عنصر کاملاً متضاد بوجود آورند که باهم سر عناد و دشمنی دارند.

دشمنان روحانیت را بعنوان یک قشر فقط مذهبی که غیر از دین و ایمان و خدا چیزی در سر ندارد جلوه می‌دهند و به مردم تلقین می‌کنند که روحانیت باید در لاک خود باشد و کاری به سیاست و دانشگاه نداشته باشد. و حتی سؤال می‌کنند که: مخارج و هزینه زندگی جامعه روحانیت از کجا تامین می‌شود؟ و یا اینکه چرا علمای اسلام کار نمی‌کنند در صورتی که پیغمبر تجارت می‌کرد؛ و این قبیل سؤالات که می‌خواهند روحانیت را زیر سؤال ببرند و تضعیف کنند.

3 - تحقير و منزوي کردن جريان ادب، هنر و فرهنگ انقلابي

از جمله کارهاي مهمي که انقلاب کرد اين بود که يك عده عنصر فرهنگي واديب و هنرمند وداراي اقتدارات فرهنگي تربيت کرد و ما از اين افراد داريم. شعرا و قصه نويسهاي زيادي بوجود آمدند. فارسي نويسان زيادي رشد کردند. لذا يکي از کارهايي که عليه اين نيروها شده اين است که اين مجموعه هاي مؤمن را منزوي کنند. جوان ماهم که بي تجربه است به مجرد اينکه ببينند در يك دستگاه رسمي فرهنگي کشور دو نفر به او بي اعتنايي روا دشتند ويا تحقيرش کردند طبعاً در حرکت او اثر مي گذارد و حرکت او را کند مي کنند.

4 - متهم کردن نظام اسلامي به سلب آزادي

نظام اسلامي را متهم مي کنند که اين نظام آزادي نمي دهد! آزادي در کشور اسلامي نسبت به مطبوعات وجود دارد و به آزادي اهميت مي دهد و آن را عزيز مي شمارد لذا بايد همين آزادي باشد. منتها آزاد بودن مطبوعات غير از اين است که مطبوعات در کشور باشد اما اجرا کننده سياست هاي دشمن باشند.

آزادي فساد و بي بندوباري و هزله گي و آزادي دروغ و تزوير و فريب و آزادي ظلم و استثمار و تجاوز به حقوق ملتها را که غرب پرچمداران آن است صريحاً رد مي کند و قبول نمي کند.

وبالآخره غرب مي‌خواهد با هزاران مکر و حيله و هرگونه که امکان داشته باشد با شؤونات اسلامي به مبارزه برخيزد چه از راه فساد و بي بند و باري در ميان زنان و جوانان و چه از راه نغمه جدائي دين و سياست، حوزه ودانشگاه، چه از راه پخش فيلم هاي مبتذل و محرک و مطبوعات و...

ديدگاه غرب نسبت به زن همان اصول و خطوطي است که در امپراتوري روم وجود داشته است همانهاست که امروز ملاک و معيار است آنها هم زنها را به بالاترين القاب و عناوين و به زيورها و آرايش‌ها مي‌رساندند و احترامشان مي‌کردند براي اشباع کردن يکي از خاكي ترين و مادي ترين خصلتهاي بشري در مرد و اين چقدر توهين و تحقير است نسبت به انسان و نسبت به جنس زن.

صهيونيست‌ها هم اين فرهنگ غلط بر خورد بازن و برداشت از جنس زن را ترويج مي‌کنند منتها آنها بوجود آورنده اين فرهنگ نيستند بلکه از اين روحيه و فرهنگ بهره برداري مي‌کنند. غرب با استفاده از اين دو قشر حساس يعني زن و جوان مي‌خواهد عقده دل خویش را که از اسلام دارد خالي کند.

واين وظيفه به عهده ملت ايران و دولت و مطبوعات و نشریات است که مواظب شؤونات خود باشد و مکر و حيله دشمنان اسلام را خنثي نمايند و نگذارند که فرهنگ غني اسلامي به فرهنگ پوچ و بي پايه غربي تبديل شود.

ملت ايران بايد هوشيارانه مواظب حيله‌هاي دشمنان باشند بايد در خانواده پيوند عاطفي بين زن و شوهر محکم شود و از رواج آزادي جنسي و چند همسري در خارج از محدوده خانواده و مجاز بودن هرگونه روابط جنسي در چارچوب رضايت طرفين و آزادي جنسي قبل از ازدواج جلوگیری شود.

دشمنان اسلام ریزبین هستند و از کوچکترین حربه بر ضد اسلام فروگذار نخواهند بود، اسلام دین کامل و جامع است و همه باید مصداق P و اعتصموا بحبل الّی جمیعاً ولا تفرّقوا¹⁰ باشیم انشاء اللّٰه.

والسلام علیکم ورحمة اللّٰه وبرکاته

فهرست مآخذ و منابع

1 – تهاجم فرهنگی گرد آمده از سخنرانیهای استاد محمد تقی مصباح یزدی.

2 – جامعه ایده آل اسلامی و مبانی تمدن غرب مؤلف: جمعی از نویسندگان

3 – فرهنگ و تهاجم فرهنگی برگرفته از سخنان مقام معظم رهبر حضرت آیه اللّٰه خامنه‌ای (مد ظله العالی)

4 – نقش روحانیت در اسلام و اجتماع نویسنده: سید علی مقدم قوچانی

5 – علل گرایش به مادیگری مؤلف: استاد شهید مرتضی مطهری (ره)

6 – اسلام وكمونيزم يا كمونيسم مۇلف: سيد شمس الدين مرعشي

7 – ماركسيسم ومذهب مۇلف: جعفر سبحاني

([1]). سورة حشر 19.

([2]). سورة بقره 102.

([3]). سورة توبه 85.

([4]). سورة بقره 187.

([5]). سورة انعام 24.

([6]). سورة بقره 9.